

کوتاه کن کلام ...

کوتاه کن کلام! ... بماند بقیه اش
مرده است احترام ... بماند بقیه اش
از تیرهای حرمله یک تیر مانده بود
آن هم نشد حرام ... بماند بقیه اش
هر کس که زخمی از علی و ذوالفقار داشت
آمد به انتقام ... بماند بقیه اش
شمشیرها تمام شد و نیزه ها تمام
شد سنگ ها تمام ... بماند بقیه اش
گویا هنوز باور زینب نمی شود
بر سینه ی امام ... بماند بقیه اش
پیراهنی که فاطمه با گریه دوخته
در بین ازدحام ... بماند بقیه اش
راحت شد از حسین همین که خیالشان
شد نوبت خیام ... بماند بقیه اش
رو کرد در مدینه که یا ایها الرسول
یا فاطمه! سلام ... بماند بقیه اش
از قتلگاه آمده شمر و ز دامنش
خون علی الدوام ... بماند بقیه اش

سر رفت آه، بعد هم انگشت رفت، کاش
از پیکر امام ... بماند بقیه اش
بر خاک خفته ای و مرا می برد عدو
من می روم به شام ... بماند بقیه اش
دلواپسم برای سرت روی نیزه ها
از سنگِ پشت بام ... بماند بقیه اش
دلواپسی برای من و بهر دخترت
در مجلسِ حرام ... بماند بقیه اش
حالا قرار هست کجاها رود سرش!
از کوفه تا به شام ... بماند بقیه اش
تنها اشاره ای کنم و رد شوم از آن
از روی پشت بام ... بماند بقیه اش
قصه به "سر" رسیده و تازه شروع شد
شعرم نشد تمام ... بماند بقیه اش^۱

^۱- شاعر: محمد رسولی

